

## پیش‌خوانی

**نظری بر اثر تاریخی- پژوهشی «حوزه علمیه مروی و نقش آن در تاریخ معاصر»**

### کانون «علم دینی» در تهران

■ **احمدرضا صدری**



تأسیس نهاده‌ها وسازمان‌های فرهنگی - اجتماعی که در حوزه‌صیانت‌از‌دین‌و‌ترویج‌آن‌فعالیت‌می‌نمایند،از‌مصداق‌عمل‌خیری‌است‌که‌خداوند‌متعال‌خود‌از‌بانیان‌آنها‌تقدیر‌نموده‌و‌برکات‌آن‌در‌طول‌تاریخ‌به‌همگان‌می‌رسد.از‌این‌منظر‌مشارکت‌در‌شناسایی،‌معرفی‌و‌مساعدت‌به‌عاملان‌این‌سیاست‌دینی،‌رسالتی‌بزرگ‌ارزیابی‌می‌شود‌که‌انتشارات‌دانشگاه‌حوزه‌علمیه‌مرویی‌و‌موقوفات‌آن‌در‌جمله‌این‌بنیادهای‌خیراست‌که‌هم‌اکنون‌دویستمین‌سالگرد‌تأسیس‌آن‌را‌گرامی‌می‌داریم.اثر‌حاضر‌که‌به‌همت‌آقای‌مجید‌آزده‌و‌با‌نظارت‌حوزه‌علمیه‌مرویی‌تهیه‌و‌آماده‌شده،‌گامی‌مؤثر‌در‌این‌زمینه‌ارزیابی‌می‌شود.این‌کتاب‌از‌آن‌حیث‌که‌ابعاد‌متکلف‌تاریخی،‌فرهنگی،‌دینی‌و‌سیاسی‌مربوط‌به‌حوزه‌علمیه‌مرویی‌و‌موقوفات‌آن‌را‌شامل‌می‌شود؛اثری‌در‌خور‌ارزیابی‌می‌گردد‌که‌امید‌می‌رود‌باحسن‌نظر‌و‌استقبال‌مخاطبان‌روبه‌رو‌گردد.مؤلف‌اثر‌حجت‌الاسلام‌مجید‌آزده‌در‌مقدمه‌پژوهش‌خویش‌آورده‌است:«از‌ابتدای‌گردآوری‌کتابی‌که‌در‌معرفی‌آن‌سخن‌می‌رود،‌گاهی‌دچار‌تردید‌می‌شدم‌و‌این‌تردید‌ناشیی‌از‌دو‌چیز‌بود:ابتدا‌خودم‌که‌فکر‌می‌کردم‌اصلاًجمع‌آوری‌چنین‌کتابی‌چقدر‌ضرورت‌دارد‌و‌فایده‌اش‌چیست؟‌دوم‌بعضی‌از‌دوستان‌دلسوز‌نیز‌به‌نوعی‌مانع‌می‌شدند.از‌جمله‌وقتی‌خدمت‌یکی‌از‌اساتید‌رسیدم‌ایشان‌فرمودند:برو‌بین‌جامعه‌به‌چه‌چیزی‌نیاز‌دارد‌و‌در‌مورد‌آن‌مطلب‌بنویس!‌چیزی‌بنویس‌که‌امروز‌در‌دی‌از‌دره‌های‌جامعه‌را‌درمان‌کند.‌کتاب‌زیاد‌نوشته‌شده‌ولی‌سپاه‌کردن‌این‌صفحات‌هزق‌هم‌با‌ایشان‌هنگفت‌چه‌دردی‌را‌درمان‌کرده‌است!‌حق‌هم‌با‌ایشان‌بودام‌آنکه‌اینجااست‌که‌می‌خواهم‌از‌لایه‌لای‌کتاب‌نریختی،‌آنچه‌را‌که‌مربوط‌به‌مرویی‌است‌و‌علمایی‌که‌در‌اینجا‌زحمت‌کشیدند؛اندک‌استخراج‌کنم‌تا‌پاسخگوی‌محققان‌در‌این‌زمینه‌باشم‌و‌بس‌احال»



فضای زاهدی مرویی تهران

این‌تردید‌را‌چه‌چیزی‌بر‌طرف‌کرد؟‌زمانی‌که‌کار‌استخراج‌زندگینامه‌ها‌را‌شروع‌کردم‌گاهی‌اوقات‌شبه‌اد‌در‌خواب‌آسمان‌بر‌ستاره‌ای‌با‌انواع‌ستاره‌ها‌را‌ملاحظه‌می‌کردم‌و‌گاهی‌در‌خواب،‌به‌مضرب‌عالمی‌می‌رسیدم‌و‌از‌نزدایشان‌که‌خارج‌می‌شدم‌درباره‌آن‌سناریگان‌زیاد‌نمایان‌می‌شدند‌به‌فکر‌فرورفته‌که‌این‌خواب‌ها‌چه‌معنایی‌می‌تواند‌داشته‌باشد‌و‌اصلاً‌وجه‌به‌اعمال‌روزانه‌ام‌نداشتم‌تا‌اینکه‌برای‌مصاحبه‌مضرب‌یکی‌از‌اساتید‌رسیدم‌و‌ایشان‌حین‌فرمایش‌هایشان‌می‌توضیح‌کردند‌و‌فرمودند:شیخ‌حرف‌عالمی‌در‌ابتدای‌کتاب‌اما‌الامل‌می‌نویسد‌وقتی‌من‌تصمیم‌گرفتم‌شرح‌حال‌علمای‌جیل‌عامل‌را‌بنویسم‌مواعنی‌پیش‌می‌آمد‌که‌مرز‌از‌این‌کار‌باز‌می‌داشت‌(اینکه‌شعنی‌در‌خواب‌دیدم‌خدمت‌حضرت‌حجت‌ص‌الله‌تعالی‌فرجاه‌الشریف‌را‌رسیدم،‌حضرت‌به‌سن‌جمله‌ای‌را‌فرمودند‌که‌از‌آن‌به‌علم‌متخذ‌از‌احترام‌به‌علم‌است؛‌به‌فقه‌احترام‌بگذارد‌به‌فقا‌احترام‌نگذارد‌یک‌کاذب‌هستید.اگر‌امروز‌مجموعه‌شیخ‌حرف‌عالمی‌تحت‌عنوان‌فقه‌اصول،‌فلسفه،‌عرفان،‌ادبیات‌و‌غیره‌به‌ما‌رسیده‌است،‌مدیون‌این‌علمای‌هستیم.اینها‌یا‌چه‌مشقتی‌این‌مطالب‌را‌جمع‌آوری‌کرده‌اند،‌یا‌چه‌فقرهایی‌این‌آثار‌به‌مانتقل‌شده‌است!‌از‌فقه‌سند‌متمل‌داریم‌تا‌شیخ‌طوسی‌و‌شیخ‌صدق.در‌علوم‌عقلی‌سند‌متصل‌داریم‌تا‌شیخ‌الربیعی‌در‌بقیه‌علوم‌هم‌همین‌طور‌پس‌نفره‌علم‌باید‌احترام‌به‌علمای‌باشد.

در‌این‌حال‌یاد‌خواب‌های‌خود‌افتادم‌که‌ستاره‌ها‌را‌می‌بینم‌و‌یاد‌حدیث‌«علماء‌امتی‌کالجوم»‌و‌یاد‌آیه‌«واللّٰحم‌م‌به‌هدون»‌(سوره‌نحل‌آیه‌۱۶)‌افتادم‌و‌من‌را‌مصمم‌کرد‌کار‌اادامه‌دهم‌مخصوصاً‌وقتی‌جزوات‌اولیه‌را‌خدمت‌حضرت‌آیت‌الله‌مهدوی‌کنی‌بردم‌ایشان‌چنان‌مرا‌تشویق‌فرمودند‌که‌تا‌پایان‌کار‌برایم‌کافی‌بود.اینجا‌بر‌خود‌لازم‌می‌دانم‌که‌از‌حضرت‌آیت‌الله‌مهدوی‌کنی‌(قدس‌سره)‌که‌اجازه‌دادند‌و‌تشویق‌فرمودند‌تا‌در‌این‌زمینه‌تحقیق‌کنم،‌یاد‌خبر‌و‌درخواست‌علو‌درجات‌داشته‌باشم.از‌تمامی‌عزیزان‌و‌استادید‌محترمی‌که‌نگارنده‌را‌تشویق‌و‌راهنمایی‌کردند‌نیز‌تشکر‌می‌کنم‌خصوصاً‌حضرت‌آیت‌الله‌حاج‌شیخ‌محمدحسن‌اصطهباناتی‌حفظه‌الله‌که‌در‌تمامی‌زمینه‌های‌رجالی،‌تاریخی‌و…‌نویسنده‌را‌یاری‌نمودند.همچنین‌از‌حضرات‌حجج‌اسلام‌محمد‌اعتمادی،‌احمد‌اسلامی،‌محمد‌مهدی‌اسلامی،‌آقای‌حبیب‌علسی‌که‌زحمت‌تابه‌و‌تنظیم‌این‌مطالب‌را‌به‌عهده‌داشتند‌و‌خصوصاً‌حجت‌الاسلام‌قربانعلی‌هدایتی‌بور‌که‌زحمت‌ویراستاری‌این‌کتاب‌را‌عهده‌دار‌بودند‌و‌در‌تنظیم‌کلی‌اثر‌این‌جنب‌را‌یاری‌کردند،‌تشکر‌و‌قدرتانی‌نمایم.‌جزاهم‌الله‌خیر‌الحجاز!»

■ **احمدرضا صدری**

**سوگمندانه باید اذعان داشت محمد کجویی، در زمره شهدای مظلوم انقلاب اسلامی است، چه اینکه هر ساله سالروز ترور او در حجاب تجلیل از شهدای حزب جمهوری اسلامی قرار می‌گیرد.**

**۴ روایت از زمینه‌ها و چگونگی شهادت محمد کجویی رئیس زندان اوین**

# داستان واپسین ساعات زندگی مردی از «طایفه فتیان»

■ **احمدرضا صدری**

**سوگمندانه باید اذعان داشت محمد کجویی، در زمره شهدای مظلوم انقلاب اسلامی است، چه اینکه هر ساله سالروز ترور او در حجاب تجلیل از شهدای حزب جمهوری اسلامی قرار می‌گیرد.**
**شهادت او و حواشی آن نیز داستانی شنیدنی دارد که اطلاع نسل جوان از چندوچون آن ضرور به نظر می‌رسد. او به اذعان بسیاری «شهید جوانردی» خوش شد، خصلتی که امروزه مردم و مسئولان آن به تیبین و عمل پدش، بس نیازمندند. در روایاتی که پیش‌روی شماس‌ت، رویداد شهادت وی با شش روایت باز خوانی شده است. امید آنکه مقبول افتد.**
■ ■ ■ ■

■ **عزت‌شاهی: ریشه ترور کجویی، به سعادت‌ی رسید!**

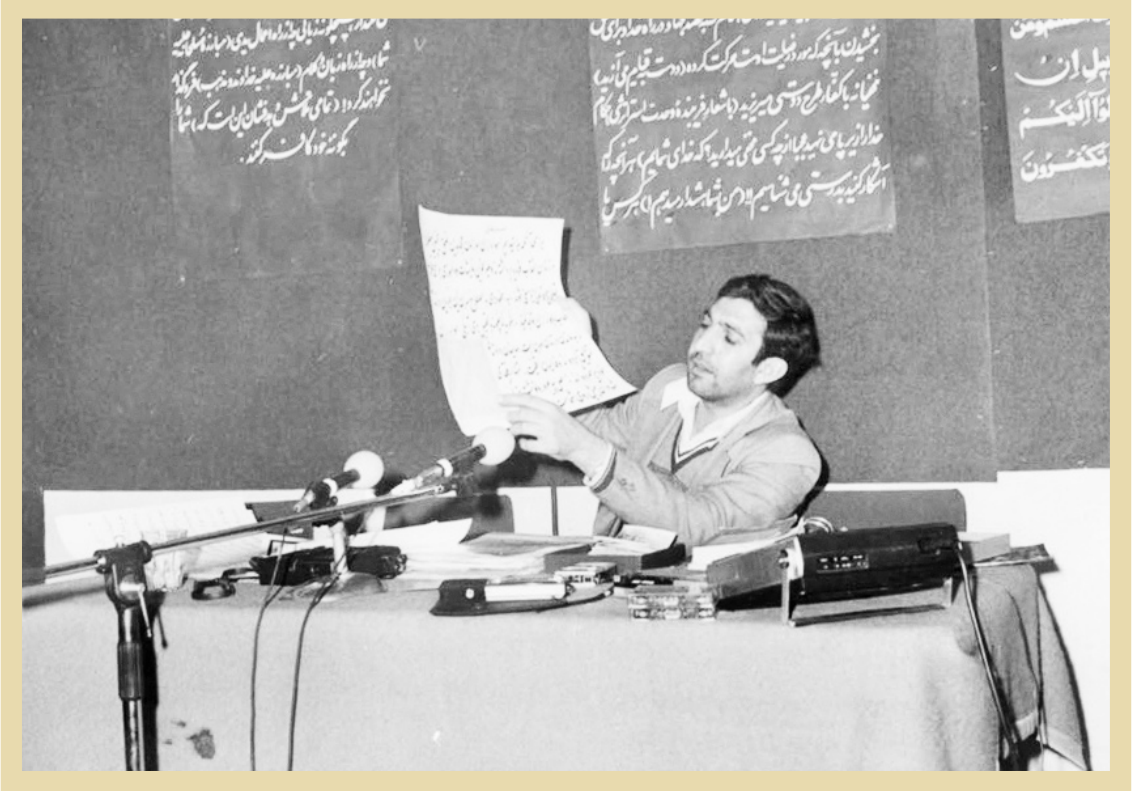
عزت‌الله‌شاهی(مطهری)از یاران و دوستان دیرین شهید محمد کجویی به شمار می‌رود. او پس از انقلاب، مدتی بسا کجویی همکار و رفتار وی با زندانیان و خانواده‌های آنان را از نزدیک مشاهده کرده بود. عزت‌الله شاهی درباره دوران تصدی کجویی در دستگاه قضایی و نحوه شهادت وی چنین روایت می‌کند:

«من پیس از پیروزی انقلاب اسلامی، مدتی در کمیته مرکز مشغول خدمت بودم، ولی بعد رها کردم و سراغ کار آزاد رفتم. محمد به خاطر آشنایی با شهید لاجوردی و هیئت مؤتلفه مسئولیتی‌های مختلفی از جمله ریاست زندان اوین را به عهده گرفت، او بسا زندانی‌ها خوب رفتار می‌کرد و حتی به بعضی از ساواکی‌ها که دستگیر و زندانی شده بودند اجازه می‌داد با خانواده‌هایشان ملاقات کنند. بر خورد بسیار انسانی و خوبی با زندانی‌ها داشت. یکی از داستان‌های جالب دوره فعالیت او در زندان، دستگیری کمالی بازجوی ساواکی بود. به فقه احترام بگذارد به فقا احترام نگذارد کاذب هستید.اگر امروز مجموعه‌شیخ حرف‌عالمی تحت عنوان فقه اصول، فلسفه، عرفان، ادبیات و غیره به ما رسیده است، مدیون این علمایهستیم.اینها یا چه مشقتی این مطالب را جمع‌آوری کرده‌اند، یا چه فقرهایی این آثار به ما منتقل شده‌است!از فقه‌سند متمل داریم تا شیخ طوسی و شیخ صدوق.در علوم عقلی سند متصل داریم تا شیخ‌الربیعی در بقیه علوم هم همین‌طور پس نفره علم باید احترام به علمای‌باشد.

در این حال یاد خواب‌های خود افتادم که ستاره‌ها را می‌بینم و یاد حدیث «علماء امتی کالجوم» و یاد آیه «واللّٰحم م‌به‌هدون» (سوره نحل آیه ۱۶) افتادم و من را مصمم کرد کار ادامه‌دهم مخصوصاً وقتی جزوات اولیه را خدمت حضرت آیت‌الله مهدوی کنی بردم ایشان چنان مرا تشویق فرمودند که تا پایان کار برایم کافی بود.اینجا بر خود لازم می‌دانم که از حضرت آیت‌الله مهدوی کنی (قدس سره) که اجازه دادند و تشویق فرمودند تا در این زمینه تحقیق کنم، یاد خبر و درخواست علو درجات داشته باشم.از تمامی عزیزان و اساتید محترمی که نگارنده را تشویق و راهنمایی کردند نیز تشکر می‌کنم خصوصاً حضرت آیت‌الله حاج شیخ‌محمدحسن‌اصطهباناتی‌حفظه‌الله که در تمامی زمینه‌های رجالی، تاریخی و… نویسنده را یاری نمودند.همچنین از حضرات حجج اسلام محمد اعتمادی، احمد اسلامی، محمد مهدی اسلامی، آقای حبیب‌علسی که زحمت‌تابه‌و‌تنظیم این مطالب را به عهده داشتند و خصوصاً حجت‌الاسلام‌قربانعلی‌هدایتی‌بور که زحمت ویراستاری این کتاب را عهده‌دار بودند و در تنظیم کلی اثر این‌جنب‌را یاری کردند، تشکر و قدرتانی‌نمایم. جزاهم‌الله خیر الحجاز!»

## تاریخ

کفتوگو ۸۸۸۹۸۴۷۹



**سوگمندانه باید اذعان داشت محمد کجویی، در زمره شهدای مظلوم انقلاب اسلامی است، چه اینکه هر ساله سالروز ترور او در حجاب تجلیل از شهدای حزب جمهوری اسلامی قرار می‌گیرد.**

**شهادت او و حواشی آن نیز داستانی شنیدنی دارد که اطلاع نسل جوان از چندوچون آن ضرور به نظر می‌رسد. او به اذعان بسیاری «شهید جوانمردی» خوش شد، خصلتی که امروزه مردم و مسئولان آن به تبیین و عمل بدان، بس نیاز مندند**

بایستند، از جراخت و خواست به او حمله کند که مورد اصابت گلوله ناجوامردانه قرار گرفت. در حقیقت محمد، شهید جوانمردی‌اش شد. اگر من فرار نمی‌کردم، مورد اصابت گلوله قرار می‌گرفتم و بعداً هم معلوم شد که هدف اصلی‌اش ترور من بوده، ولی موفق نمی‌شود و برادرمان محمد هم در حقیقت خودش را فدا کرد و شهید جوانمردی و بزرگواری‌اش شد.
چندی پیش از این واقعه، در تصادفی، کاظم از یک بلندی پرت شده و دستش شکسته بود و محمد به خرج خودش، شاید حدود ۱۵ هزار تومان از پولی که از فروش دکانش به دست آورده بود، خرج مداوای او کرده بود و دستش را سالم کرد، ولی باز مورد حمله ناجوانمردانه همان شخص قرار گرفت و شهید شد.»

■ **احمد قدیریان: شهادت کجویی، واکنش قائل به رو فتن خویش بود**

زنده‌یاد احمد قدیریان از مبارزان دیرین نهضت اسلامی و از یاران و همکاران شهید سیداسدالله لاجوردی بود. او نیز براین باور است که شهید محمد کاظم‌افجعی از اندیشه اصلاح ضارب خویش بوده است. قدیریان در این باره روایت کرده است:

«بعد از واقعه هتم تیر یکی دیگر از اهداف منافقین، حمله به دادسرای انقلاب بود. سعادتی یکی از اعضای سازمان‌ما که به دلیل برقراری

که او که یکی از هواداران سازمان است صلاحیت نگهبانی از اینجا را ندارد، اما محمد معتقد بود که نه، من او را اصلاح می‌کنم. درست همان روز هشت تیر بود، وقتی حادثه انفجار دفتر مرکزی حزب کجویی هم جالب است. سعادتی از کادرهای بالای منافقین و در رده رجوی و خیابانی بود و در سال ۱۳۶۰ به اتهام جاسوسی برای شوروی دستگیر و زندانی شد. فردی به اسم افجعی، کجویی را ترور کرد که ظاهرًا تواب بود و قرار بود فرادی بمبگذاری در دفتر حزب، آیت‌الله‌محمدی‌گیلابی و لاجوردی، را در اوین ترور کند. محمد مانع می‌شود و خودش تیر می‌خورد و شهید می‌شود. شهید لاجوردی پرونده را پیگیری می‌کند و به این نتیجه می‌رسد سعادتی این خط را به افجعی داده است. فردی به اسم مهدی آسمان‌تاب که رابط سعادتی و افجعی‌ای بود، قضیه را تباط سعادتی با او رسو داد. چون در جریان این پرونده نبودم، خیلی از جزئیاتش خبر نندارم، ولی گفته می‌شد ترور مسئولان دادگاه انقلاب طرح و نقشه سعادت‌ی بود که مأموریتش را به افجعی داده بود.»

■ **شهید سیداسدالله لاجوردی: محمد درصد اصلاح قائل بود**

به اذعان بسیاری، هدف اصلی ضارب شهید محمد کجویی، شهید سیداسدالله لاجوردی بوده است، از این رو روایت لاجوردی از این‌ رویداد، اهمیت ویژه‌تری دارد. آن شهید گرانمایه سال‌ها بعد، رویدادی که در زندان اوین به شهادت کجویی منجر شد را اینگونه روایت کرده است:

« فردی به نام کاظم افجعی‌ای از نگهبانان زندان اوین بود و محمد هم خودش می‌دانست که او از هواداران سازمان منافقین است و معتقد بود که با مثال اینها باید کار کرد و اصلاحشان کرد. هشت تیر سال (۱۳۶۰) بود که به دلیل گرمی هوا دادگاهی در محوطه باز اوین تشکیل شده بود و غالباً به مسائل گروهک‌ها رسیدگی می‌شد که دادگاه در کنار استخر اوین تشکیل شده بود و تعدادی از منافقین قرار بود محاکمه شوند. یادم می‌آید تعدادی از اعضای منافقین در زندان آشوب کرده بودند و محمد آنها را بیرون آورده بود و در کنار استخر برای محاکمه نسانده بود. خب این کاظم افجعی‌ای که از هواداران سازمان بود و درون زندان نگهبانی می‌داد، با محمد زیاد برخورد داشت. محمد می‌خواست روی او کار کند و او را ارشاد کند و اعتقادش هم همین بود. چندین بار ما به محمد تذکر داده بودیم



۱۳۵۹. شهیدمحمد کجویی در حال مصاحبه.منظوقتی در دفتر ریاست زندان اوین

## روزنامه جوان شماره ۰۶-۵۴

او زد. پس از مجروحیت، محمد کجویی را به بیمارستان شهدای تجریش انتقال می‌دهند اما در حین عمل جراحی، به شهادت می‌رسد. چند نفر دیگر از حکام شوخ، مجروح شدند و محافظان آقای لاجوردی او را دستگیر کرده، به پشت بام دادسرا بردند. هنگامی که آقای لاجوردی از او بازجویی کرد که برای چه این کار را کردی؟ اسلحه را از کجا آوردی و…؟! ایشان اظهار داشت که من تشنه‌ام و درخواست یک لیوان آب کرد. بعد از اینکه آب را خورد، خود را از پشت بام به پایین پرت کرد. او را به بیمارستان رساندند و بعد از یکی دو ساعت به هلاکت رسید.»

■ **محسن کجویی: خبر را با تأخیر دریافت کردیم**

فرزند شهید محمد کجویی تأکید دارد ما تا پایان یک روز پس از شهادت پدر در تب و تاب فاجعه هتم تیر بودیم و خبر شهادت پدر را دریافت نکردیم. آنان در روز ۹ تیرماه از رویداد زندان اوین باخبر شدند و فردای آن روز برای تدفین شهید خویش، راهی بهشت زهرا شدند: «در هشتم تیرماه ۶۰، صبح زود مامان بیدار شده بود. منتظر شد تا ما هم از خواب بیدار شدیم. شب قبلی صدای انفجار بمب در محل حزب جمهوری اسلامی که تا منزل ما فاصله چندانی نداشت و اتفاقات بعدش او را مغفطر کرده بود. وقتی انفجار رخ داد اول فکر کرد پدر من هم آنجا بوده، ولی بعد که با دفتر پدرم در زندان تماس گرفت و به او گفتند که پدرم به دلیل مشغله کاری نتوانسته در جلسه‌ای که همیشه شرکت می‌کرده ، شرکت کند خیالش راحت شد. حالا می‌خواست صبح اول وقت پرود زندان اوین تا هم پدرم ما را ببیند هم ما او را. آن روز ۱۰ روزی می‌شد که پدرم خانه نیامده بود. دقیقاً از ۳۱ خرداد ماه که تهران به هم ریخت و میلیتشای سازمان‌نافقین ریختند در تهران. او رفته بود و خانه نیامده بود. البته یک‌بار در همین فاصله من ، ماسد و خواهرم رفتیم دیدنش. ولی آنقدر مشغول کارش بود که من فقط توانستم ندانش بدوم تا ببینمش والا مامد و خواهرم فقط نتوانستند با او سلام و احوالپرسی کنند. خلاصه راه افتادیم به سمت زندان اوین. خیابان‌های اطراف خانه ما خیلی شلوغ بود، انگار همه تهران آمده بودند به سمت آن منطقه تا ببینند چه خبر شده است. خبر شهادت دکتر بهینندی و یارانش باعث شده بود همه نگران شوند و خلاصه در کوچه ما هم کلی آدم داشت پیاده به سمت چهارراه سرچشمه می‌رفت. رفتیم بیمارستان طرفه، بالاتر از میدان بهارستان تهران. آن روز بیمارستان طرفه یکی از مراکز اصلی تخلیه جنازه‌ها و مجروح‌های حادثه شب قبل شده بود. تا آن خانم را درمان کنند من هم سابق بیشتر نداشتم شروع کردم به سرک کشیدن تو این اتاق و آن اتاق. خلاصه شاید اغلب جنازه‌هایی که آورده بودند را دیدم. کفن‌های خونی و سوخته. همه داشتند می‌بویند. من هم از روی کنجکاوی و شیطنت تمام اتاق‌ها را سرک کشیدم. بعداً متوجه شدیم درست همان لحظه که ما در بیمارستان بودیم، پدرم مورد حمله و اصابت گلوله قرار گرفته بود. جسم مجروحش را به بیمارستان آیت‌الله طالقانی سعادت‌آباد برده و تلاش کرده بودند تا او را نجات دهند، ولی کار از کار گذشته بود.او مورد اصابت دو گلوله قرار گرفته بود، یکسی کتف و دیگری جیمجه‌اش و به گمانم همان لحظه که در زمین افتاد، روحش برخواست و راحت شد. وقتی برگشتم مامان بی‌تاب بود، نمی‌شد با پدرم تماس بگیرد. کسی به او نگفته بود چه شده. تا شب شد و ما خوابیدیم، ولی او بیدار ماند. تمام شب منتظر بود تا پدرم با او تماس بگیرد. صبح زود به ما خبر دادند که به منزل پدر مادرم برویم تا با آنها برای تشییع جنازه شهدای هتم تیر به بهشت زهرا برویم و هنوز ما بی‌خبر بودیم. وقتی به خانه پدربزرگ رسیدیم، اطراف خانه آنها شلوغ بود. غیر عادی بود. تا مادرم وارد خانه شد، صدای سیون جیغ برخواست. من مات و میوهوت مانده بودم. مردم همه مرا در آغوش می‌گرفتند و گرمی می‌کردند. فریاد می‌زدند. من شوکه شده بودم. به بهشت زهرا رفتیم. آنجا همه چیز به هم ریخته بود. تا جنازه پدر مرا آوردند دیگر به ظاهر شهر بود. من انگار هنوز نفهمیده بودم چه شده و وقتی جنازه پدرم را آوردند، من از لابه لای دست و پایی مردم خودم را به بالای قبر رساندم. می‌خواستند برای آخرین بار او را ببینم، اما نشد.»

■ **وکلام آخر**

شاید واپسین فراز از وصیتنامه شهید محمد کجویی، آیینهای روشن از ایمان و آرمان او باشد و بتواند ما را به درکی بهتر از منظر او به وقایع پیرامونی خویش در آن سالیان رهنمون سازد: «این مطلب را هم لازم می‌دانم در وصیتنامه خود بنویسم که با توجه به اینکه خیلی‌ها با مرام‌های مختلف ادعای حق بودن را دارند، ولیکن حق یک چیز بیشتر نیست و به نظر من اختلاف سر معیارها است و برای من که معیارم قرآن ، پیغمبر ، ائمه ، ولایت فقیه و در حال حاضر امام خمینی است و جز این حق نیست و شدیداً معتقدم که مجاهدین خلق با توجه به معیارهای باطلی که دارند ناحق‌ترین و باطل‌ترین گروه‌ها هستند.اگر هدایت شدنی هستند خادوند آنها را هدایت کند و گر نه نباید کند و معتقدم بدترین دشمن در حال حاضر برای جمهوری اسلامی که حاصل خون بیش از ۷۰ هزار شهید است همین مجاهدین هستند.»



۱۳۵۹. شهیدمحمد کجویی در یکی از جلسات دادگاه انقلاب



**شهید سید اسدالله لاجوردی: من ناگهان دیدم یکی صدا می‌زند به نام خدا و به نام خلق قهرمان ایران، برگشتم و دیدم افجعی‌ای است و کلت به دست دارد و متوجه شدم**

**که نیت پلیدی دارد و بلافاصله من خودم را به زمین انداختم و در پشت درخت‌ها قرار گرفتم، ولی برادرمان محمد برای اینکه بتواند در برابرش بایستد، از جا برخاست و خواست**

**بیه او حمله کند که مورد اصابت گلوله ناجوانمردانه قرار گرفت**

ار تباط با سفارت شوروی مدتی در زندان اوین به سر می‌برد با یکی از زندانیان به نام کاظم افجعی‌ای را تباط برقرار کرد. کاظم که خود یک منافع به تمام معنا بود، بعد از زندان اظهار توبه و ندامت کرد و با این اعمال توانست روی مسئولان زندان اثر بگذارد و به منظور کمک خلع سلاح کنی، محمد گُفت من اعتقاد به این کار ندارم، ولی می‌روم و محمد هم می‌کنسم، به دلیل اینکه شما گفته‌اید!محمد از اتاق ما بیرون رفت و یوزی را از کاظم گرفت. کاظم اینجا متوجه می‌شود که یک مقدار لو رفته، بلافاصله خودش را به کلت مسلح می‌کند و شاید حدود یک ساعت بعد بود که ما در همان کنار استخر غذا را صرف کرده بودیم و قرار بود پس از آن دادگاه مجدداً تشکیل شود، آن موقع کاظم افجعی‌ای حمله می‌کند. وقتی او ظاهر شد و حدود شش، هفت متری از پشت سر ما آمد، من ناگهان دیدم یکی صدا می‌زند به نام خدا و به نام خلق قهرمان ایران، برگشتم و دیدم کاظم است و کلت به دست دارد و متوجه شدم که نیت پلیدی دارد و بلافاصله من خودم را به زمین انداختم و به شکل مارپیچ فرار کردم و در پشت درخت‌ها قرار گرفتم، ولی برادرمان محمد برای اینکه بتواند در برابرش

آقای گیلانی بیرسم. در واقع او برای قتل عام اعضای آن جلسه آمده بود. آقای میرابی و آقای غنابور معاون قضایی. او را از آنجا بیرون کرده و بسا تند ی آقای کجویی گفتند برای چه او به اینجا آمده است. این آدم خط‌ناکی است. منتها آقای کجویی به خاطر اینکه ایشان توبه کرده و بسیار انسان دل‌رحم و دلسوزی بود نمی‌پذیرفت، ولی دست‌نور داد اسلحه را از او بگیرند. در همان حال، افجعی‌ای با موتور از او بیرون رفت و یک قبضه اسلحه کم‌ری رولور تهیه کرده و برگشت. بعد از اتمام جلسه، حکام شرع و دیگران در ضلع شرقی اوین زیر درختان نشسته بودند و پاسخگوی توضیحات و مسائل شرعی زندانیان بودند؛ در همین حال، افجعی‌ای به آنها نزدیک شد و اسلحه را به سمت آنها کشید. آقای لاجوردی متوجه قضیه شده، پشت درخت پنهان شد، آقای کجویی اسلحه خود را بیرون آورد، اما قبل از آن، افجعی‌ای تیری به سر